

بررسی مشروعیت ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده با نگاه به آیات قرآن کریم

سیدعلی میرداماد نجف‌آبادی / استادیار گروه حقوق مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام am42476@gmail.com

Javaheriseyedali@yahoo.com

سیدعلی جواهری / کارشناس ارشد حقوق دانشگاه مفید

دریافت: ۹۵/۹/۲۹ پذیرش: ۹۶/۱/۲۵

چکیده

بحث از وضعیت حقوقی ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده به جهت طرح آن در مجامع علمی و رسانه‌ای که در پی درخواست قانونی شدن ممنوعیت چنین ازدواجی از سوی نمایندگان مجلس ایجاد شد، دارای اهمیت است. در نوشتار حاضر پس از بیان وضعیت حقوقی نهاد فرزندخواندگی و سرپرستی و مقایسه آن دو نهاد با یکدیگر، با رویکردی تحلیلی و با استفاده از ادله قرآنی به بررسی مشروعیت ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده پرداخته‌ایم. اهم یافته‌های این مقاله با توجه به مفاد آیات قرآن کریم این است که فرزندخوانده در فرهنگ اسلامی فرزند واقعی تلقی نشده است و در نتیجه، احکام فرزند واقعی از جمله حرمت ازدواج او با سرپرستش منتفی است.

کلیدواژه‌ها: فرزندخواندگی، سرپرستی، فرزندپذیر، فرزندخوانده، ازدواج، تفسیر قرآن

مقدمه

برخی از احکام فرزندخواندگی پرداخته است. وی در چند صفحه بحث ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده را مطرح کرده است.

با توجه به عدم وجود روایات در این باب و عدم بررسی آن در کتب فقهی، استدلال ما متکی بر آیات قرآن می‌باشد و با توجه به اینکه برخی از اندیشمندان و قرآن‌پژوهان با استناد به آیات قرآن حرمت اولیه ازدواج فرزندپذیر و فرزندخوانده را استفاده کرده‌اند، این مقاله در صدد تفسیر و تبیین این موضوع بر اساس آیات مربوطه است. از جمله، یکی از اندیشمندان با تمسک به آیه ۲۳ سوره «نساء»، حرمت ازدواج مرد با دختر همسرش (ربیبه) را به عنوان حرمت به سبب تربیت به تمام مواردی که شخصی فرزند دیگری را سرپرستی و تربیت می‌کند تعمیم داده و حرمت چنین ازدواجی را نتیجه گرفته است (احمد آل‌حسین، حرمت ازدواج با فرزندخوانده، رویکردی قرآنی، در: quranicwisdom.wordpress.com). بنابراین، موضوع بحث در این نوشتار بررسی مشروعیت ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده بر اساس آیات قرآن است.

بررسی تفصیلی و کامل آیات قرآن در این موضوع و تحلیل آنها جنبه نوآوری این نوشتار تلقی می‌گردد. سؤال اصلی مقاله این است که بر اساس آیات قرآن، حکم ازدواج فرزندخوانده و فرزندپذیر چیست؟ در جهت پاسخ به این پرسش، پس از بیان واژگان کلیدی مرتبط با بحث، به تبیین و تحلیل آیات مربوط به فرزندخواندگی و ازدواج پرداخته‌ایم.

۱. بررسی واژگان

به جهت اینکه نگره‌داری فرزند دیگری با واژگان مختلفی در قرآن و کاربردهای زبان فارسی و عربی مورد اشاره واقع می‌شود، در ادامه، هریک از این واژگان را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست به واسطه رُخ دادن جنگ‌ها و حوادث غیرقابل پیش‌بینی و همچنین مشکلاتی که به واسطه عدم امکان نگره‌داری آنان توسط والدین وجود دارد، در تمام جوامع بشری مشاهده می‌شوند. قرآن کریم درباره نگره‌داری و سرپرستی از این کودکان می‌فرماید: «... و از تو درباره یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است. و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر (دینی) شما هستند» (بقره: ۲۲۰). مسئله ازدواج این نوع کودکان یکی از مسائلی است که در شریعت اسلام مورد توجه قرار گرفته است. در قرآن کریم در این مورد به مسلمانان تذکر داده شده است: «و اگر می‌ترسید که (به هنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم‌پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید» (نساء: ۳). درباره کودک بی‌سرپرستی که به سرپرستی شخصی درآمده، این سؤال مطرح است که آیا شخص سرپرست یا فرزندپذیر می‌تواند با فرزندخوانده خود ازدواج نماید و وضعیت حقوقی این ازدواج چگونه است؟ آیا چنین ازدواجی مشروع و جایز است؟ این بحث به جهت طرح آن در مجامع علمی و رسانه‌ای که در پی درخواست قانونی شدن ممنوعیت چنین ازدواجی از سوی نمایندگان مجلس ایجاد شد، دارای اهمیت است.

در کتاب‌های فقهی بحث مستقلی از فرزندخواندگی و احکام آن وجود ندارد. در سال‌های اخیر از سوی برخی اندیشمندان عرصه فقه و حقوق مقالات و مصاحبه‌هایی درباره وضعیت این نوع ازدواج منتشر شده است، از جمله: آقایان بیات زنجانی، موسوی بجنوردی، محسن کدیور و احمد آل‌حسین. تنها کتابی که در سال‌های اخیر با موضوع فرزندخواندگی منتشر شده است، کتاب حسن عالمی طامه (۱۳۹۲) می‌باشد که به بررسی ماهیت و

الف. فرزندخواندگی (تبنی)

فرزندخواندگی عبارت است از یک نهاد حقوقی، که به واسطه آن، رابطه خاصی میان زن و مرد یا یکی از آنها از یک سو، و فرزندی که شرعاً و طبعاً (از نظر ژنتیکی) متعلق به آنها نیست از سوی دیگر، ایجاد می‌گردد؛ در این رابطه، مرد و زن به عنوان پدر و مادر و کودک به عنوان فرزند آنها، ایفای نقش می‌کنند. از این رو، مرد و زن را «پدرخوانده» و «مادرخوانده» یا «Adopter» و شخص پذیرفته شده را «فرزندخوانده» یا «Adopted» می‌نامند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۱۰۶۱؛ ج ۴، ص ۲۷۸۲).

در زبان عربی واژه «تبنی» را معادل فرزندخواندگی آورده‌اند که از «ابن» گرفته شده است (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۳۱۹؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۰۳) و معنای دقیق آن «پسرگرفتن» است که با پیشینه تاریخی این نهاد در میان اعراب کاملاً تناسب دارد؛ چراکه دختران هیچ‌گاه مطلوب و مورد توجه نبوده و پذیرفتن فرزند دیگری منحصرأً به پسران بوده است (توسلی نائینی، ۱۳۹۱). کلمه تبنی در قرآن به کار نرفته است و تنها کلمه‌ای که دلالت بر فرزندخواندگی دوران جاهلیت دارد کلمه «ادعیاء» جمع ادعی است که در ادامه بحث خواهد آمد.

ب. سرپرستی (کفالت)

کفالت در لغت، مصدر «كَفَّلَ، يَكْفِلُ» و در اصل به معنای ضمیمه کردن چیزی به دیگری است و در اصطلاح، به معنای ضمانت، سرپرستی، نگاه‌داری و تربیت یتیمی را به عهده گرفتن به کار رفته است؛ به این مناسبت، به افرادی که سرپرستی کودکی را به عهده می‌گیرند کافل یا کفیل گفته می‌شود. همچنین وزن «فاعل» این ماده «کافل» است که اغلب به معنای سرپرستی از انسان استعمال می‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۱۰، ص ۹۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۸۷؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۵۸۸).

فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۳۷۳).

در قرآن کریم کفالت در هیئت فعلی «كَفَّلَ، يَكْفِلُ» به معنای سرپرستی و نگاه‌داری از یتیم به کار رفته است. خداوند در رابطه با تربیت و نگاه‌داری از حضرت موسی می‌فرماید: «وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ» (قصص: ۱۲)؛ ما همه زنان شیرده را از پیش بر او حرام کردیم و خواهرش گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که می‌توانند این نوزاد را برای شما کفالت کنند و خیرخواه او باشند؟! فخررازی در توضیح «یکفلونه» آورده است: «ای یضمنون رضاعه و القیام بمصالحه و...» (فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۴، ص ۵۸۲). همچنین خداوند درباره سرپرستی و نگاه‌داری از حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ...» (آل عمران: ۴۴)؛ (ای پیامبر!) این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شود حضور نداشتی؛ و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد.

از این رو، واژه «کفالت» در قرآن کریم، برای افاده معنای سرپرستی (تأمین منافع مادی و معنوی) به کار رفته است و این با مفهوم واژه «سرپرستی» که هم‌اکنون در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست موجود است، تطابق دارد (ماده یک قانون حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست، مصوب ۱۳۹۲/۷/۱۰).

ج. ادعی (ادعیاء)

کلمه «ادعی» بر وزن فعلیل از ریشه «دعا و دعوت» به معنای صدا زدن، خواندن، دعوت کردن و دیگر معانی آمده است

از آثار فرزندخواندگی (تبنی) قبل از اسلام مانند انتقال نسب و یا به ارث بردن ترکه را رد و ممنوع کرده است (عالمی طامه، ۱۳۹۲، ص ۹۹-۸۱). ولی به نظر می‌رسد نهاد فرزندخواندگی در صدر اسلام با آیات چهارم و پنجم سوره «احزاب»، رد شده است و در حال حاضر نهادی با عنوان فرزندخواندگی در اسلام نداریم؛ زیرا خداوند بار دهم‌ترین آثار فرزندخواندگی، آن نهاد را در اسلام مردود دانسته است. خدای تعالی در سوره «احزاب» انتقال نسب و ادعای نسب غیرحقیقی به فرزند دیگری را نفی کرده و امر به ترک آن داده است (احزاب: ۵-۴). همچنین در سوره «نساء» افرادی را که ارث می‌برند معلوم کرده و موانع ارث را شمرده، ولی فرزندخواندگی و برادرخواندگی را از موارد ارث به حساب نیاورده است (نساء: ۱۱ و ۱۲). نیز در سوره «نساء»، زنانی را که ازدواج با آنان حرام است نام برده و غیر از ایشان را حلال دانسته است و در ضمن آن، فرزندخوانده‌ها را غیر از فرزندان حقیقی دانسته و ایشان را جزء موارد ممنوع قرار نداده است (نساء: ۲۲ و ۲۳). مجموع این آیات، مهم‌ترین آثاری را که بر فرزندخواندگی قبل از اسلام بار می‌شده رد کرده‌اند.

نهاد فرزندخواندگی، به واسطه آثاری که داشته از دیگر نهادها همچون نهاد کفالت (سرپرستی) جدا می‌شده است؛ حال که آثار مهم آن مورد نهی الهی قرار گرفته و رد شده است و اثر ارزشمندی که فقط به واسطه اجرای فرزندخواندگی به آن برسیم وجود ندارد، چگونه بقای نهاد فرزندخواندگی متصور است؟ ممکن است گفته شود: آثار بسیاری از فرزندخواندگی ناقص مانند نگه‌داری، تعلیم و تربیت، حمایت‌های اقتصادی و فرهنگی پابرجاست که نمی‌توان از آن گذشت و آن را نادیده گرفت. اما در پاسخ گفته می‌شود: فرزندخواندگی متشکل از مجموعه آثاری بود که بعضی از آن آثار، فقط به واسطه فرزندخواندگی ایجاد می‌شد و بعضی دیگر به

و جمع آن «ادعیا» می‌باشد. این واژه در زبان عربی به دو معنی «فرزندخوانده» و «زنزاده» به کار رفته است (آذرنوش، ۱۳۷۹، ص ۱۹۸). کلمه ادعیا در قرآن به معنای فرزندخواندگان به کار رفته است: ﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ﴾ (احزاب: ۴). «الدعوه» به کسر دال، به فرزندگی گفته می‌شود که غیر از پدر خویش را پدر بخواند؛ «المدعی» به کسی گفته می‌شود که در نسب متهم است و همان دعوی می‌باشد و دعوی فرزندخوانده‌ای است که مردی او را فرزند خویش خوانده باشد و حال آنکه نسبتش به دیگری متصل است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۶۱). «ادعیاء» جمع دعوی و به معنی پسرانی است که به غیر از پدرانشان منسوب شده‌اند. این عمل را بیشتر مردانی که از داشتن اولاد پسر محروم بودند، انجام می‌دادند؛ از این رو، دعوی در معنای پسرخوانده‌ها به کار رفته است، هرچند از لحاظ ریشه «دعو» دخترخوانده‌ها را هم شامل می‌شود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۱۱؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۳، ص ۲۳۹).

۲. وضعیت حقوقی فرزندخواندگی و سرپرستی در بیان آیات

فرزندخواندگی و سرپرستی در قرآن دو نهاد متمایز دانسته شده و یکی مورد پذیرش و دیگری به جهت رد آثارش مردود تلقی شده است.

الف. رد آثار نهاد فرزندخواندگی در آیات

برخی از پژوهشگران بر این باورند که قرآن کریم نهاد فرزندخواندگی (تبنی) رایج در صدر اسلام را رد کرده و نپذیرفته است و نهاد فرزندخواندگی در عصر حاضر غیر از نهاد فرزندخواندگی (تبنی) صدر اسلام است (کدیور، ۱۳۹۲). برخی نیز معتقدند که خداوند نهاد فرزندخواندگی را به صورت کامل رد نکرده، بلکه بعضی

قرعه زدند و قرعه به نام زکریا شوهرخاله مریم درآمد؛ در نتیجه، سرپرستی مریم را به عهده گرفت و ولی و سرپرست وی گردید (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۴۵؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۹۷).

همچنین خداوند در سوره «بقره» پیرامون سرپرستی و نگاه‌داری از کودکان بی سرپرست می‌فرماید: «... و از تو دربارهٔ یتیمان سؤال می‌کنند، بگو: اصلاح کار آنان بهتر است، و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد)؛ آنها برادر (دینی) شما هستند. (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان، باز می‌شناسد؛ و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می‌اندازد (و دستور می‌دهد در عین سرپرستی یتیمان، زندگی و اموال آنها را بکلی از اموال خود، جدا سازید؛ ولی خداوند چنین نمی‌کند)؛ زیرا او توانا و حکیم است» (بقره: ۲۲۰). دربارهٔ شأن نزول این آیه، در تفسیر قمی (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۷۲). از امام صادق علیه السلام و در مجمع البیان (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۵۵۸) از ابن عباس چنین نقل شده است: هنگامی که آیه «و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید» (اسراء: ۳۴) و آیه «کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می‌خورند، تنها آتش می‌خورند و به زودی به آتش سوزانی می‌سوزند» (نساء: ۱۰) نازل شد که در آن، از خوردن و نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد نهی شده است، مردمی که یتیمی در خانه داشتند از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، حتی گروهی از سرپرستان یتیم‌ها را از خانه خود بیرون کردند و آنهایی هم که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کمتر از بیرون کردن نبود؛ زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می‌شد، با غذای خود مخلوط نمی‌کردند، حتی جداگانه برای آنان غذا می‌پختند و پس از آنکه آن یتیم در گوشه‌ای از اتاق

واسطه نهادهای کفالت و حضانت هم محقق می‌شد و از آنجاکه اسلام با آثار اصلی و انحصاری فرزندخواندگی مخالف است و با دیگر آثارش که مشترک بین دیگر نهادهاست، موافقت نموده است، به لسان رد اثر اصلی و مهم فرزندخواندگی، آن را نسخ نمود. خداوند به این وسیله، هم فرزندخواندگی را رد کرده و علت آن را متذکر شده است و هم آثار دیگرش را که به واسطه نهادهایی همچون کفالت و سرپرستی یا ولایت محقق می‌شده، مورد نهی قرار نداده و مهم دانسته است.

ب. تأیید و تأکید آیات بر نهاد سرپرستی

خداوند آیه‌هایی را به سرپرستی و نگاه‌داری حضرت موسی علیه السلام (قصص: ۱۲) و حضرت مریم علیها السلام (آل عمران: ۴۴) اختصاص داده و پیرامون سرپرستی از ایتم و رعایت احکام آن، آیه‌هایی را بیان نموده است.

خداوند در رابطه با سرپرستی حضرت مریم علیها السلام می‌فرماید: «ای پیامبر! این، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می‌کنیم؛ و تو در آن هنگام که قلم‌های خود را (برای قرعه‌کشی) به آب می‌افکندند تا کدام یک کفالت و سرپرستی مریم را عهده‌دار شود، و (نیز) به هنگامی که دانشمندان بنی اسرائیل، برای کسب افتخار سرپرستی او، با هم کشمکش داشتند، حضور نداشتی؛ و همهٔ اینها، از راه وحی به تو گفته شد.»

زمانی حضرت مریم علیها السلام متولد شد که پدرش عمران از دنیا رفته بود و از آنجاکه مادرش مریم را برای خدمت خانه خدا نذر کرده بود، نزد بزرگان و علمای بنی اسرائیل آمد و درخواست کرد که آنان سرپرستی او را به عهده بگیرند و چون حضرت مریم از خانواده‌ای بزرگ و معروف به پاکی و درستی (خانواده عمران) بود، عابدان بنی اسرائیل، در به عهده گرفتن سرپرستی او بر یکدیگر پیشی گرفته و به رقابت پرداختند؛ سرانجام میان خود

۱. استدلال به آیات ۲۲-۲۴ سوره نساء (مربوط به

ازدواج)

خداوند در آیات ۲۲-۲۴ سوره «نساء» افرادی را که ازدواج با آنها حرام است نام می‌برد و در ادامه می‌فرماید: «وَأَحِلُّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ»؛ به غیر از موارد یادشده حرمتی بر نکاح با دیگران وجود ندارد. این فراز از آیه حاوی یک اصل است و آن اینکه می‌توان با تمام زنان بجز مواردی که در آیه استثناء شده است، ازدواج کرد؛ اگرچه گروهی از روایات، زنان دیگری را که ازدواج با ایشان حرام است نیز بیان کرده و اطلاق آیه را تخصیص زده است، اما در باقی موارد و موارد مشکوک باید به اطلاق آیه رجوع کرد. خداوند زنانی را که ازدواج با آنها حرام است در این آیه‌ها نام برده و می‌فرماید: «با زنانی که پدرانتان با آنان ازدواج کرده‌اند ازدواج نکنید، مگر آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد. یقیناً این عمل، عملی بسیار زشت و منفور و بد راهی است. [ازدواج با این زنان] بر شما حرام شده است: مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه‌هایتان، و خاله‌هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادران که شما را شیر داده‌اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان که در دامان شمایند [و تحت سرپرستی شما پرورش یافته‌اند، البته] از آن همسرانی که با آنان آمیزش داشته‌اید، و اگر آمیزش نداشته‌اید، بر شما گناهی نیست [که مادرشان را رها کرده با آنان ازدواج کنید]، و [نیز] همسران پسرانتان که از نسل شما هستند [بر شما حرام شده است]. و همچنین جمع میان دو خواهر [در یک زمان ممنوع است]، جز آنچه [پیش از اعلام این حکم] انجام گرفته باشد؛ زیرا خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است. و [ازدواج با] زنان شوهردار [بر شما حرام شده است] مگر زنانی که مالک شده‌اید؛ [این احکام] مقرر شده خدا بر شماست. و زنان دیگر غیر از این [زنانی

غذای مخصوص خویش را می‌خورد، زیادی آن را برای او ذخیره می‌کردند تا دفعه بعد بخورد و اگر فاسد می‌شد به دور می‌ریختند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۱۱۷؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۹۶). همه این کارها برای این بود که گرفتار مسئولیت خوردن مال یتیم نشده باشند؛ این رفتار، هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می‌آورد، از این رو، آنها خدمت پیامبر رسیدند و از این رفتار سؤال کردند؛ در پاسخ آنها، آیه فوق نازل شد. خداوند با نازل کردن آیه ۲۲۰ سوره «بقره» پذیرش سرپرستی را هموار کرد و اراده خود را در به عهده گرفتن و نگهداری از کودکان فاقد سرپرست بیان نمود، و با بیان «قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ» معطل نماندن امور کودکان بی‌سرپرست و نگهداری و سرپرستی از آنها را نیکو دانسته است، اگرچه با بیان «وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ» نوعی هشدار به سرپرستان و کسانی که تکفل کودکان بی‌سرپرست را به عهده می‌گیرند، می‌دهد تا مبدا از قدرتی که به وی در رابطه با امور کودک بی‌سرپرست داده شده، سوءاستفاده نکنند.

این آیات نشانگر آن است که سرپرستی (کفالت) پیش از اسلام وجود داشته و در صدر اسلام نیز، مورد تأیید و امضای شریعت واقع شده است. خداوند سرپرستی و نگهداری از کودکان را امری شایسته و پسندیده می‌داند و با وعده پاداش، سعی بر رشد این نهاد داشته است و در جهت افزایش آن تسهیلاتی را برای سرپرستان قرار داده است؛ ولی قرآن فرزندخوانده را به هیچ وجه نازل منزله فرزند واقعی قرار نمی‌دهد.

۳. اثبات مشروعیت ازدواج فرزندپذیر با

فرزندخوانده از آیات

در این مبحث با بررسی و تحلیل برخی از آیات قرآن به بررسی مشروعیت ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده خواهیم پرداخت.

راهی بد دانست.» خداوند این نوع ازدواج را فحشا، ناپسند و خلاف طبع بشر دانسته و رد می‌کند. روشن است که این حکم به خاطر مصالح و فلسفه‌های مختلفی مقرر شده است که مهم‌ترین آنها عدم تجاوز به حریم پدر و هتک احترام اوست. خداوند ازدواج با نامادری را امری خلاف اخلاق و طبع بشری می‌داند؛ چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می‌شود و «فَاحِشَةٌ وَمَقْتَأٌ» بیانگر این فلسفه است؛ همان‌طور که فخر رازی می‌گوید، کلمه «فاحشه» اشاره به قبح عقلی است (مغنیه، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۴۵۵). اگرچه نمی‌توان آن را علت حکم دانست.

ب. حرمت ازدواج با ربیبه: خداوند می‌فرماید: ﴿رَبَائِبُكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ﴾ (نساء: ۲۳). کلمه «ربائب» جمع ربیبه است که به معنای دختر زن آدمی است؛ دختری که از شوهری دیگر به دنیا آمده است و به این مناسبت، او را «ربیبه» نامیده‌اند که تدبیر مادر او (که همسر آدمی است) و هر کسی که با آن مادر به خانه شوهر آمده، به دست شوهر است و این زوج است که غالباً تربیت دختران همسران را به عهده می‌گیرد (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۰؛ مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۴، ص ۲۶)؛ هرچند که این یک قاعده کلی نمی‌باشد. ﴿اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ﴾ به این معنا نیست که تنها زمانی ازدواج شوهر مادر با ربیبه حرام می‌شود که او در خانه شوهر مادر باشد؛ بلکه اگر در کنار مادرش و در خانه همسر مادرش هم نباشد بر او حرام است (همان). در این حکم هیچ اختلاف نظری بین فقها وجود ندارد (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۹۴). این کلام خداوند، قیدی است که اشاره به غالب موارد دارد؛ زیرا غالباً ربیبه‌ها با شوهر مادر زندگی می‌کنند. البته این احتمال هم هست که جمله ﴿اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ﴾ اشاره به حکمتی باشد که سبب تشریح حکم حرمت ازدواج با ربیبه شده است و آن حکمت این است

که حرمت ازدواج با آنان بیان شد [برای شما حلال است، که آنان را با [هزینه کردن] اموالتان [به عنوان ازدواج] بخواهید] (نساء: ۲۲-۲۴).

قرآن در این آیات، شانزده طایفه از زنانی را که ازدواج با ایشان، برای مردان حرام است، نام می‌برد؛ هم‌اکنون به چند نکته از نکته‌هایی که در این آیه‌ها آمده است، اشاره می‌کنیم.

الف. حرمت ازدواج فرزند با همسر پدر: قرآن ازدواجی را که در آن زمان اتفاق می‌افتاده است، بازگو می‌کند و آن، ازدواج فرزندان با همسران پدران خویش بود. خدای تعالی در این باره می‌فرماید: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِّنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتَأً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (نساء: ۲۲). درباره شأن نزول این آیه مرحوم طبرسی می‌نویسد: «شعث بن سوار می‌گوید: ابوقیس که یکی از انصار و مردی صالح بود درگذشت و پسرش قیس از همسرش خواستگاری کرد. وی گفت: من تو را فرزند خویش می‌شمارم و تو در میان قوم خود مردی صالح هستی. من خدمت پیامبر گرامی می‌روم و کسب تکلیف می‌کنم. سپس نزد پیامبر رفت و ماجرا را شرح داد. پیامبر فرمود: به خانه‌ات بازگرد و این آیه نازل گردید» (طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۸۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۲۵). آن زمان امکان داشت فرزند به زن پدر همانند مادر حقیقی خویش نگاه کرده و در دامان او رشد یابد و رابطه عاطفی با او ایجاد کند؛ اما زمانی که پدر فوت می‌کرد، فرزند می‌توانست زن پدر را که در طول سال‌ها رابطه نزدیکی با او پیدا کرده بود، به همسری خود درآورد. محمد مغنیه در این باره می‌نویسد: «پیش از اسلام، مرد پس از مرگ پدرش، با همسر او - اگر مادرش نبود - ازدواج می‌کرد و حتی امیه جد ابوسفیان، همسرش را طلاق داد و درحالی که خود زنده بود او را به ازدواج پسرش درآورد. از این رو، اسلام از این عمل نهی و بدان سخت‌گیری کرد و آن را گناهی زشت، مورد خشم خدا و

که در نتیجه اختلاطی که بین مرد و این اصناف از زنان واقع می‌شود و مصاحبتی که به طور غالب با این اصناف از زنان در خانه‌ها و در زیر یک سقف وجود دارد اگر حکم حرمت ابدی نبود، ممکن نبود مردان با اصناف نام‌برده از زنان به فحشا نیفتند و صرف اینکه در آیه‌هایی دیگر زنا تحریم شده برای اجتناب از این فحشا کافی نبود (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۰؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۳۰؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۱؛ شبر، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۱). در نتیجه، می‌توان حکمت حرمت ازدواج باریبه را به این صورت بیان کرد: چون ریبیه‌ها غالباً در دامن خود شما بزر می‌شوند و نزد شما هستند، همان حکمت و ملاکی که در تحریم مادران و خواهران بود، درباره آنها نیز می‌آید (همان)؛ اما شاید علت اصلی تحریم ازدواج میان آن دو، حفظ شدن حریم‌های پدر و مادر است و این را می‌توان از فراز ﴿فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْكُمْ﴾ استفاده کرد؛ چراکه در اینجا همبستر شدن زوج با زوجه، قید حکم بوده و حکم دائر مدار این قید است (همان؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۹۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۶۷). اما همان‌طور که در مورد قید «فاحشه و مقتاً» گذشت، اگرچه ممکن است کلام «اللّٰتِیْ فِیْ حُجُورِکُمْ» مشعر به بیان حکمت حرمت ازدواج دختر با شوهر مادر باشد، اما علت حکم نبوده و حکم دائر مدار این علت نیست؛ از این‌رو، نمی‌توان ملاک‌گیری کرد و به دیگر موارد مشابه تسری داد. در نتیجه، نمی‌توان از آن به نفع کسانی استفاده کرد که ازدواج فرزندی‌پذیر با فرزندخوانده را حرام می‌دانند.

ج. حرمت ازدواج با همسر مطلقه فرزند حقیقی: خداوند در ادامه، می‌فرماید: ﴿حَلَّیْلُ اَبْنَائِکُمْ اَلَّذِیْنَ مِنْ اَصْلَابِکُمْ﴾ (نساء: ۲۳) حلائل جمع حلیله و به معنای محلله (حلال‌شده) است. این کلمه از کلمه حلال مشتق شده و مذکر آن حلیل است. اگر زن حلال را حلیله و مرد حلال

را حلیل نامیده‌اند، به این مناسبت است که نزدیکی و همخوابگی آنان با یکدیگر جایز و حلال است و برخی گفته‌اند: کلمه نام‌برده مشتق از مصدر حلول (وارد شدن) است؛ چون زن حلال بر رختخواب مرد، و مرد حلال در رختخواب زن وارد می‌شود (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۹۱؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۲؛ طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۲). خداوند از کلمه «حَلَّیْلُ» استفاده کرده تا بفهماند که نیاز نیست، همسر فرزند مدخول‌بها باشد تا حرمت ازدواج او بر پدر شوهرش بیاید، بلکه همین قدر که علقه نکاح بین پسر و همسرش ایجاد شد، حرمت ابدی خواهد آمد؛ و مراد از کلمه «ابناء» هر انسانی است که از راه ولادت به انسان متصل باشد، چه بی‌واسطه مثل فرزند خود آدمی، و چه با واسطه مثل فرزند فرزند آدمی و چه اینکه آن واسطه پسر ما باشد و یا دختر ما (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۲). «من اصلا بکم» آشکار می‌کند که در آن روزها در عرب فرزندخوانده‌ها را فرزند می‌دانستند، ولی خداوند آن را مردود دانسته است (همان؛ کاشانی، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۶۲). و در این رابطه در سوره «احزاب» می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ اَدْعِیَاءَکُمْ اَبْنَاءَکُمْ﴾ (احزاب: ۴) فرزندخوانده‌ها را با نسب خودتان نخوانید و ایشان را فرزندان خویش قرار ندهید.

خداوند در این آیه ازدواج شخص با همسر مطلقه یا بیوه فرزند حقیقی‌اش را حرام کرده و ازدواج پدرخوانده (سرپرست) با همسر مطلقه یا بیوه فرزند غیر صلبی و ادعایی وی را تحریم نکرده است. خداوند در تأیید این مطلب در سوره «احزاب» می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَیْدٌ مِنْهَا وَطَرًا رَوَّجْنَاکَهَا لَکِیْ لَا یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ حَرَجٌ فِیْ اَزْوَاجِ اَدْعِیَائِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا﴾ (احزاب: ۳۷)؛ پس هنگامی که «زید» نیاز خود را از همسرش به پایان برد [و او را طلاق داد] وی را به همسری تو درآوردیم تا برای مؤمنان نسبت به ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان

منشأ آن عرف است و با عقل و همی که با اصول و مبانی فقهی در تضاد هست، نمی‌توان حکم فقهی به دست آورد. **د. تمسک به عموم و دفع شبهه:** خداوند زانی را که وطی و همبستر شدن با ایشان حرام شده است نام برده و در ادامه می‌فرماید: ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ (نساء: ۲۴). خدای تعالی اگر می‌خواست بفرماید: غیر از این شانزده طایفه، ازدواج با هر زنی دیگر برای شما حلال است، نمی‌فرمود: «ما وراء»؛ چون کلمه «ما» مربوط به غیر ذوی العقول است؛ عرب در مورد اشیا تعبیر به «ما - چیز» و در مورد اشخاص تعبیر به «من - کسی که» می‌کند، و چون در آیه سخن از اشخاص است نباید می‌فرمود: «ذلکم»؛ چون این اسم اشاره مخصوص مذکر است، و سخن در آیه حلال بودن زنان است، نه مردان. از اینجا می‌فهمیم که منظور از کلمه «ما» زنان نیستند، بلکه عمل شهوت‌رانی و همخوابگی و امثال اینهاست. همان عملی که در آیه ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ﴾ مقرر است و معنای این کلام از آیه اینچنین است که همخوابگی و شهوت‌رانی با آن شانزده طایفه بر شما حرام شده و غیر آن (مثلاً، ازدواج کردن با غیر این چند طایفه) حلال است (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۲۷). این روش صحبت کردن بیانگر آن است که خداوند در مقام شفاف‌سازی و بیان آن دسته از زنانی که استمتاع از ایشان حرام است، می‌باشد؛ از این رو، از این آیه یک اصل کلی به دست می‌آید که می‌توان در تمام موارد مشکوک به آن رجوع کرد و آن این است که ازدواج با تمام زنان جایز است، مگر زنانی که استثنا شده است (کاشانی، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۶۹؛ شبیر، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۲). پس نباید در بررسی مسئله ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده از این اصل کلی و عام غافل شد؛ چراکه اولاً، خداوند در مقام بیان و شفاف‌سازی موارد حرام بوده و ثانیاً، با بیان ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ﴾ به غیر از موارد استثنا شده را حلال دانسته

زمانی که نیازشان را از آنان به پایان برده باشند سختی و حرجی نباشد. از آنجاکه خداوند فرزندخوانده‌ها را فرزند حقیقی ندانسته و با آنان معامله فرزندان صلبی و حقیقی نکرده و احکام فرزندان حقیقی را به فرزندخوانده‌ها تسری نمی‌دهد، دانسته می‌شود که هیچ تفاوتی بین اشخاص ثالث و فرزندخوانده نسبت به سرپرست وجود ندارد.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، نمی‌توان «مقتاً» یا «اللّاتی فی حُجُورِکُمْ» را مفید علت انحصاری حکم دانست و از آنها ملاک‌گیری کرده و به دیگر موارد مشابه تسری داد. درستی این کلام با «حَلَّلُ أَبْنَائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ أَضْلاَبِکُمْ» آشکار می‌شود. خداوند در موارد فوق ازدواجی را بد، ناپسند و حرام کرد که در زمان جاهلیت انجام می‌شد و آن ازدواج پسر با همسر پدر بعد از فوت یا جدایی پدر از او و ازدواج دختر با شوهر مادر بود (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۸۶؛ مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۳۲۵). اما در مورد همسر فرزندخوانده‌ها می‌گوید: فرزندخوانده‌ها، فرزند حقیقی انسان نیستند و ایشان را با نسب خود نخوانید، بلکه ایشان را با نسب پدرانشان بخوانید (احزاب: ۴)؛ پس همسرانشان را بعد از جدا شدن از آنها، می‌توانید به ازدواج خود درآورید و در این‌باره حرمتی وجود ندارد (احزاب: ۳۷).

می‌بینیم، در زمان جاهلیت، ازدواج با همسر پدر وجود داشت و اسلام این نوع ازدواج را رد کرد و ناپسند دانست، ولی ازدواج با همسر فرزندخوانده را که در زمان جاهلیت کاری حرام و بد و ناپسند تلقی می‌شد جایز دانست و به پیامبر خود دستور داد با زن سابق زید که روزی با عنوان فرزندخوانده وی شناخته می‌شد، ازدواج کند (نساء: ۳۷) تا همگان بدانند در ازدواج با همسر مطلقه یا بیوه کودکی که در دامن ایشان رشد و نمو یافته ولی فرزند حقیقی وی نبوده حرجی نیست. این مطلب بیانگر این حقیقت است که با تمسک به اخلاق و عرف و بنای عقلا که

است. بنابراین، ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده جزء موارد استثنا نیست و اگر هم برای ما مشتبه باشد باید به اصل مذکور تمسک کنیم.

ممکن است اشکال شود که اگر خداوند در آیه مذکور در مقام بیان بوده و موارد حرمت نکاح را استثنا کرده است، پس چرا در روایات به غیر از این موارد، زنان دیگری را هم بیان کرده‌اند که ازدواج با ایشان حرام است؛ برای مثال، ازدواج با زنی که نه طلاقه شده یا زنی که در احرام است؟ در پاسخ به این سؤال می‌توان گفت: خداوند در این آیات زنانی را که اصالتاً برای مردان حرام است نام برده و شمرده است؛ در نتیجه، این آیه‌ها با گروهی از روایت‌هایی که زنان دیگری را (همچون محرمه، نه طلاقه، حائضه، معتکفه و...) که بر اثر ازدواج یا اسباب دیگر حرام می‌داند، منافاتی ندارد؛ زیرا در آن موارد حرمت اصالت نداشته است. اما به نظر می‌رسد، عموم آیه توسط آن روایات تخصیص خورده است، همان‌طور که در موارد دیگر عموم آیه‌ها توسط روایت‌های دیگر تخصیص می‌خورد؛ اما عموم مذکور در مابقی زنان از بین نرفته و کماکان در موارد مشکوک سراغ آن خواهیم رفت. خاطر نشان می‌کنیم، خداوند هیچ‌گاه در آیه‌های قرآن تمام شقوق و جزئیات مربوط به اعمال و رفتار دینی را به صورت کامل بیان نفرموده است و برای کشف آن جزئیات پیوسته به سراغ سنت می‌رویم. مسئله مذکور هم از این روش مستثنا نیست.

۲. استدلال به آیات ۳ و ۱۲۷ سوره نساء

در طول تاریخ وجود کودکان بی‌سرپرست به‌ویژه دختران، بستر سوءاستفاده جنسی را برای برخی انسان‌ها فراهم کرده است. در صدر اسلام نیز کشته شدن انبوهی از مردان، باعث به وجود آمدن بسیاری از خانواده‌ها و کودکان بی‌سرپرست شده بود و وجود تفکر و عادات

جاهلی در نهاد بسیاری از مسلمانان، بستر سوءاستفاده‌های گوناگون از خانواده‌ها و کودکان بی‌سرپرست برای برخی از مردان تازه‌مسلمان فراهم کرده بود. گروهی از مردان و زنان، کودکان بی‌سرپرست را که معمولاً ارث خوبی به آنها رسیده بود، به سرپرستی می‌پذیرفتند، تا بعد از گذشت مدتی، با آنها ازدواج کرده و از اموال آنها استفاده کنند و یا کودکان بی‌سرپرستی را که دارای جمال و زیبایی بودند نگه‌داری می‌کردند تا در آینده با آنان ازدواج کنند. خداوند در این باره آیه‌هایی را نازل کرده است؛ به‌ویژه در برخی از آنها مسئله ازدواج با کودکان بی‌سرپرست را مورد بررسی قرار داده و مسلمانان را به رعایت عدالت و انصاف در امور کودکان بی‌سرپرست فرامی‌خواند و نتیجه بی‌عدالتی و دست‌درازی به اموال ایشان را آتش دوزخ که بسیار سوزان است، می‌داند؛ ولی در هیچ‌یک از آن آیات، سرپرست را از ازدواج با کودکان بی‌سرپرست تحت سرپرستی خود نهی نکرده است.

خداوند درباره این نوع ازدواج می‌فرماید: «و اگر می‌ترسید که (بهنگام ازدواج با دختران یتیم)، عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان، چشم‌پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، ... این کار، از ظلم و ستم بهتر جلوگیری می‌کند» (نساء: ۳). برای این آیه شأن نزول خاصی نقل شده و آن این است که قبل از اسلام معمول بود که بسیاری از مردم حجاز، دختران بی‌سرپرست را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می‌بردند و بعد با آنها ازدواج کرده و اموال آنها را هم تملک می‌کردند. از این رو، از رسول خدا ﷺ درباره این موضوع پرسیدند؛ به دنبال آن، آیه مذکور نازل شد که اگر نتوانند عدالت و انصاف را در خصوص ازدواج با یتیمان رعایت کنند، به جای آنان با زنان مباح دیگر ازدواج کنند (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۲۵۲؛ طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۵، ص ۱۸؛ کاشانی، ۱۳۳۵، ج ۲، ص ۴۲۰؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۳۹۹).

خاطر ثروتشان با ایشان ازدواج کنید و بنا بر قول دیگر، یعنی شما میلی به ازدواج با ایشان ندارید و ثروتشان را در اختیارشان قرار نمی‌دهید، تا دیگری به ازدواج ایشان تمایل پیدا کند؛ پس دو ستم در حق ایشان می‌کنید. یکی، مالشان را نمی‌دهید تا دیگری با ایشان ازدواج کند، دیگری اینکه خودتان هم با ایشان ازدواج نمی‌کنید.

همان‌گونه که ملاحظه شد، خداوند بحث ازدواج سرپرست با یتیم تحت سرپرستی وی را در دو آیه بیان کرده است و نه تنها این ازدواج را رد نکرده، بلکه در مواردی که میل به ازدواج با دختران بدچهره نمی‌رود، ندادن ثروت و ازدواج نکردن سرپرست با آنها را، ستم مضاعف به ایشان می‌داند.

از اینجا دانسته می‌شود ازدواج کردن فرزندخوانده‌ای که جز فرزندپذیر کسی خواستار ازدواج با او نیست، مانعی ندارد؛ زیرا مصلحت ازدواج کردن چنین شخصی، مصلحت ضروری بوده و نمی‌توان مصلحت عمومی جامعه را بر آن مقدم کرد. قرآن کریم تنها رعایت عدالت و انصاف در برابر چنین شخصی را لازم دانسته است که این حق مسلم تمام انسان‌هاست؛ و علتی که باعث شد خداوند آن را به صورت ویژه ذکر کند، شرایط خاص آنهاست؛ چراکه حق آنها به راحتی از بین می‌رود. از این رو، کسانی که ازدواج سرپرست با کودک تحت سرپرستی را در هر شرایطی به صورت مطلق رد می‌کنند، با این دو آیه و شأن نزول آنها مخالفت کرده‌اند. ذکر این نکته ضروری است که مخالفان ازدواج فرزندخوانده و فرزندپذیر به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی از باب حکم اولی این ازدواج را حرام می‌دانند و برخی از باب حکم ثانوی. قایلان به حرمت اولیه ازدواج مانند کدیور و آل حسین به ادله‌ای مانند قبح اخلاقی و بنای عقلا و حرمت مبتنی بر تربیت مستفاد از حرمت ربیبه استناد می‌کنند و قایلان به حکم ثانوی حرمت با اینکه حکم اولی را حلیت ازدواج

همچنین خداوند در آیه ۱۲۷ سوره «نساء» می‌فرماید: ﴿وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَلَّا تُنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ وَأَنَّ تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ﴾. مرحوم طبرسی درباره شأن نزول این آیه می‌نویسد: از عایشه نقل شده است که منظور از «لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ» مهر دختران یتیم است؛ زیرا آنان مهر دختران یتیم را به ایشان نمی‌دادند؛ از این رو، خداوند متعال از این کار نهی کرده و فرموده است: اگر می‌ترسید که درباره یتیمان عدالت را رعایت نکنید، زنان پاکیزه دیگری را به عقد خود درآورید و منظور از «مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» (چیزی که برای شما قرائت شده) آیه شریفه ﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا...﴾ می‌باشد. جایی نیز همین قول را اختیار کرده است؛ اما حسن و قناده و سدی و ابومالک و ابراهیم می‌گویند: مقصود از «لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ» ازدواج است که در آیه «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ» (نور: ۳۲) (یعنی عزب‌ها را همسر بدهید) سفارش شده است؛ زیرا سرپرست دختران یتیم، ایشان را از ازدواج منع می‌کرد.

آنان می‌گویند: مردی که دختر یتیمی را در سرپرستی داشت و دختر چندان جالب نبود که رغبتی به ازدواج با او داشته باشد و در عین حال، دارای ثروتی هم بود، در خانه حبس می‌کرد تا بمیرد و ثروتش را تصاحب کند. سدی می‌گوید: جابر بن عبد الله انصاری دختر عموی نابینایی داشت که از پدر مالی به ارث برده بود. جابر خود میلی به ازدواج با او نداشت و او را از ازدواج با دیگران هم منع می‌کرد، از ترس اینکه همسرش مال را تصاحب کند؛ از این رو، در این باره از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کرد و این آیه نازل گردید (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۷۴). بنا بر این دو قول، معنای «و تَرْغَبُونَ أَلَّا تُنْكِحُوهُنَّ» تغییر می‌کند. بنا بر قول اول، یعنی شما میل دارید که به خاطر جمالشان یا به

می‌دانند اما به جهت اینکه امروزه این ازدواج دارای مفاسد اجتماعی است و به صلاح فرد و جامعه نیست، آن را حرام می‌دانند. مقاله‌ای در نقد دیدگاه مخالفان توسط نویسندگان این مقاله در دست تهیه می‌باشد.

۳. استدلال به آیات ۴ و ۵ و ۳۷ سوره احزاب

با آمدن اسلام، بسیاری از عادت‌ها و نهاد‌های نادرستی که قبل از آن وجود داشت برچیده شد. اسلام غربالی بود که رسوم و عادت‌های درست را از نادرست جدا کرد؛ درست آن را پذیرفت و نادرست آن را دور ریخت. یکی از نهادهایی که قبل از اسلام در میان عرب جاهلیت جایگاه ویژه‌ای داشت، نهاد فرزندخواندگی بود؛ که پس از گذشت مدتی از نبوت پیامبر اکرم، با نزول آیه‌هایی تحریم شده و آثار آن برچیده شد.

قرآن کریم مهم‌ترین احکام فرزندگی را از فرزندخوانده‌ها سلب می‌کند. عدم حرمت ازدواج با سرپرست (نساء: ۲۲)، ارث نبردن فرزندخوانده‌ها (نساء: ۱۱؛ احزاب: ۶) و منسوب نکردن ایشان به سرپرست (احزاب: ۴) نشانگر عدم پذیرش نهاد فرزندخواندگی در اسلام است.

خداوند در آیه ۴ و ۵ سوره «احزاب» می‌فرماید: «خدا برای هیچ مردی در درونش دو قلب قرار نداده، ... و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما ننموده است. این سخن [باطل و بی‌پایه] شماست که به زبان شما [جاری] است، و خدا همواره حق را می‌گوید، و همواره راه [درست و راست] را که شما را به سعادت می‌رساند [می‌نمایاند.

پسرخواندگانتان را به نام پدران‌شان بخوانید که این نزد خدا عادلانه‌تر است؛ و اگر پدران‌شان را نمی‌شناسید، پس برادران و دوستان دینی شمایند. و بر شما در آنچه [از انتساب‌هایی] که به خطا انجام داده‌اید، گناهی نیست؛ ولی آنچه را که دل‌هایتان تعمد و قصد جدی داشته است [گناه است]؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است» (احزاب: ۵ و ۴).

این آیه درباره زید بن حارثه بن شراحیل کلبی از بنی عبدود نازل شده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۸۱؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۸۱). بعد از آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: زید پسر من است، از من ارث می‌برد و من از او ارث می‌برم، مردم به زید می‌گفتند: ابن‌محمد؛ و زمانی که رسول خدا به مدینه مهاجرت فرمود، زینب دختر جحش را به ازدواج زید درآورد، اما مدتی طول نکشید که میان زید و زینب دختر جحش به هم خورده و تصمیم به جدایی گرفتند. وقتی رسول خدا از این اتفاق خبردار شد، فرمود: نه، برو و از خدا بترس و همسرت را نگهدار (احزاب: ۳۷)؛ اما وقتی آن دو از یکدیگر جدا شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید؛ ولی منافقان در مقام مذمت پیامبر درآمدند و می‌گفتند: زنان پسران ما را بر ما حرام می‌کند، آن وقت خودش همسر پسرش زید را می‌گیرد. در این مقام، خدای تعالی آیات مذکور را نازل فرمود و سپس در آیه ۳۷ سوره «احزاب» می‌فرماید: «فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا»؛ هنگامی که زید نیازش را از آن زن به سرآورد (و از او جدا شد)، ما او را به همسری تو درآوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخوانده‌هایشان - هنگامی که طلاق گیرند - نباشد؛ و فرمان خدا انجام‌شدنی است (و سنت غلط تحریم این زنان باید شکسته شود).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که ملاحظه شد، خداوند در آیه‌های مذکور فرزندخوانده را فرزند واقعی ندانسته و ازدواج همسران ایشان را بر پدرخوانده‌ها حرام نمی‌داند، درحالی‌که همسر فرزندان واقعی را اگرچه مدخول‌بها نباشند، بر پدران ایشان حرام است. وقتی این آیه‌ها را کنار هم می‌گذاریم،

خواهیم دانست که:

اولاً، یک اصل کلیدی از آیه استخراج می‌شود و آن این است که هر فعل یا نهادی که باعث شود نسب افراد به هم خورده و به غیر از پدر و مادر حقیقی شان خوانده شوند، باطل بوده و حرام می‌باشد.

ثانیاً، خداوند فرزندخواندگی را رد کرده است؛ اگرچه در عرف اسلامی بر حسب عادت با فرزندخوانده‌ها همانند فرزندان واقعی رفتار می‌کنند، ولی نیت آنها فرزندخواندگی نیست؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَا كُنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ﴾.

ثالثاً، خداوند هیچ‌یک از شأن و شئونی را که مختص فرزندان واقعی بوده و برای فرزندخوانده‌ها قرار می‌داند نپذیرفته و رد می‌کند و یکی از آن احکام، حرمت ازدواج سرپرست با فرزندخوانده و همسرش است؛ از این رو، ازدواج فرزندپذیر با فرزندخوانده مشروع دانسته شد.

..... منابع

- آذرتاش، آذرنوش، ۱۳۷۹، فرهنگ معاصر عربی - فارسی، تهران، نشر نی.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، روح‌المعانی فی تفسیر القرآن‌العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی تا، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسة التاریخ.
- ابن فارس، احمد بن، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، قم، دارالکتب اسلامیة.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان‌العرب، بیروت، دارالفکر.
- توسلی نائینی، منوچهر، ۱۳۹۱، «فرزندخواندگی مطالعه تطبیقی در فقه امامیه حقوق ایران و فرانسه»، دادرسی، ش ۹۱.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۸، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، گنج دانش.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۰۴ق، الدر المنثور فی تفسیر الماثور، قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی.
- شیر، سید عبداللّه، ۱۴۱۲ق، تفسیر القرآن‌الکریم، بیروت، دارالبلاغه للطباعة و النشر.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ق، المیزان، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، التبیان فی تفسیر القرآن، تهران، فراهانی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۷، تفسیر جوامع‌الجماع، تهران، دانشگاه تهران.
- عالمی طامه، حسن، ۱۳۹۲، فرزندخواندگی در اسلام، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۲۰ق، مفاتیح‌الغیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۹ق، کتاب‌العین، قم، دارالهجره.
- قمی، علی بن ابراهیم، ۱۳۶۳، تفسیر‌القمی، قم، دارالکتاب.
- کاشانی، ملافتح‌الله، ۱۳۳۵، تفسیر منہج‌الصّادقین فی الزام‌المخالفین، تهران، کتابفروشی محمدحسن علمی.
- کدیور، محسن، ۱۳۹۲، مجموعه گفت‌وگوها با جرس.
- مصطفوی، حسن، ۱۳۶۸، التحقیق فی کلمات القرآن‌الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مغنیه، محمدجواد، ۱۳۷۸، ترجمه تفسیر کاشف، ترجمه موسی دانش، قم، بوستان کتاب.
- مکارم شیرازی ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب اسلامیة.